

به مناسبت هزاره سرایش شاهنامه (بخش اول)

چرا پس از هزار سال، شاهنامه همچنان درخشنده تر می‌شود؟

پاسخ به این پرسش بنیادین دشوار است، اما به قد وسع به آن حدود پیدا می‌کنیم: فردوسی شاهنامه را با ستایش خرد آغاز می‌کند. پس از آن به بیان کیفیت آفرینش و کائنات و در ادامه به تبیین فلسفه ارسال پیامبر می‌پردازد. بررسی سیر تاریخی مطالبی که فردوسی در اثر خود آورده از ابتدا تا روزگار تشکیل ملت، ملیت و حکومت؛ بیانگر آن است که این شاعر بزرگ به قصد تبیین ساز و کار جهان، شاهنامه را سروده تا بتواند از طریق حماسه با بهترین روش، رویارویی اندیشه‌ها و عملکردها را در سیر طبیعی خود نشان دهد؛ ملت‌ها در شاهنامه ابتدا از یک آبشخور و خاستگاه برخوردارند اما دیری نمی‌پاید که به اقوام گوناگون تقسیم می‌شوند و تکثرها و تنوع‌ها را در تمام صحنه‌ها به نمایش می‌گذارند؛ از این روی می‌توان گفت: شاهنامه آینه تکثر، تنوع، اختلافات و تفاوت‌ها در همه ابعاد دینی، فرهنگی و اجتماعی است.

بنابراین شاهنامه داستان تقابل ایرانی و غیر ایرانی نیست و به زعم صاحب‌نظران؛ هدف فردوسی، تفکیک مرزهای ناپایدار جغرافیایی نبوده است، چرا که بر اصول ناپایدار نمی‌توان بنیادهای بزرگ و جهانی را بنا کرد. سیر معنایی و زمانی روایت‌های شاهنامه خواننده را بر آن می‌دارد که پس از توصیف و شناخت خداوند، توجه خود را به سمت انسان و انسانیت و عملکردهای او متوجه سازد زیرا شاهنامه بهترین نمونه مدنیت و انسانیت را در تلاش‌های خستگی‌ناپذیر انسان‌های نستوه مانند پیران، سیاوش، رستم و کیخسرو جلوه‌گر ساخته است. از همین روی است که انسان در حماسه فردوسی، در سایه قدرت عظیم خداوندی، می‌تواند دستان اراده و اندیشه‌های انسان ساز و جهانی را به دور زمین حلقه کرده و آن را نظم و سامان دهند، موجودات دیگر را نیز به سوی بهترین‌ها راهنمایی کنند، انسان‌ها را به تعامل و همکاری برای ساختن و دگرگونی و تحول فرا خوانند، حتی دیوان را نیز در این مسیر شگفت با خویشتن همراه سازد و به اطاعت از انسانیت دعوت کند و به اهداف بزرگ خویش به شایستگی نائل آیند؛ و در این کوشش‌های جاودانه با خداوند نیز همواره بهترین ارتباطات را داشته باشند و از او مدد

بطلبد.

در شاهنامه آدمی، جهان را براساس آرمان انسانی و الهی می‌سازد و به دلیل ارتباط مداوم و پایدار با حق، امید به خدا در آن موج می‌زند و قهرمان با این رویکرد به پیش می‌شود که خداوند نیز اعمال او را تأیید می‌کند. در شاهنامه انسان‌ها می‌توانند به اوج برسند و به ابر انسان تبدیل شوند. این انسان‌های بزرگ، اراده‌های پولادین خویش را در عملکردهای جاودانه جلوه‌گر می‌سازند.

رستم، جهان پهلوان شاهنامه، همواره اصول انسانی را پاس می‌دارد و تا پای جان برای تحقق آرمان‌های انسان، می‌ایستد. با بررسی و تبیین گفتارها و کردارهای پهلوانان پاک سرشت و نیک کردار و پادشاهان نیکنام شاهنامه، می‌توان الگوهای برتر را برای بشریت معرفی کرد. زیرا پیام‌هایی که فردوسی از گذرگاه روایت‌های هنری خویش در شاهنامه گنجانده است، مخاطبانی جهانی دارد.

اثر بخشی پیام بلند شاهنامه از زوایای گوناگون و به اعتبارهای متفاوت در خور بررسی و تحقیق است، یک جهت آن ژرف کاوی و اندیشناکی صاحب شاهنامه، درباره چونی و چرایی حیات انسانی است: «فردوسی با شناخت و توغل در زوایای حیات انسانی و تأمل در سرشت بن بست‌های زندگی بشری یا موقعیت‌های تراژیک آن و دست یافتن بر نگرش منسجم و جهت‌مند درباره اغراض و غایات حیات بشری، ژرفای موقعیت‌های سخت پیچیده و مخمضه‌آمیز زندگی را کاویده است و آمیزه جدایی‌ناپذیر متضادهای حیات انسانی را در درون خویش تجربه کرده، آنگاه حاصل تجربه‌ها را در هیأت داستان‌ها یا تیپ‌ها تجسم بخشیده است. اندیشه فردوسی بر جنبه‌ها و زوایای آشکار و نهان زندگی و کلیت پیچیده آن و تأمل در ستیز دائم میان آرمان‌های بلند و واقعیت‌های گریزناپذیر بشری، احاطه یافته است و عنصر بنیادین اندیشه و حکمت خویش را در ویژگی‌های طبیعی اشخاص داستان‌های او و در متن روابط و برخوردها و گفتگوهای آنان بنا کرده است» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۷۳).

جهان سربسر حکمت و عبرت است چرا زو همه بهر من غفلت است

(سیاوش، بیت ۱۶۱۶)

به همین سان اندیشه، حرف و حکمت او را در ژرفای بنای استوار و کاخ بلند منتظم

شاهنامه می‌توان یافت نه مانند آن دسته از مطالب حکمی و کلامی که به طور سنتی در اغلب منظومه‌های داستانی فارسی به گونه‌ای مستقیم بازگو می‌شود، بلکه باید از ویژگی‌های طبیعی اشخاص داستان‌های او و در متن روابط و برخوردها و گفتگوهای آنان دریافت. « کاری که سزای شاهنامه باشد آشنایی با پیام‌های شاهنامه است و نفوذ خردمندانه در روح تربیتی آن... تامل در شاهنامه باید ما را به افق‌های اخلاقی انسانیت، به دنیای خجسته تقوی و عدالت واقعی، به قلمرو قهرمانی‌هایی که شایسته انسانیت است سوق دهد» (زرین کوب، نه شرقی نه غربی، ۱۳۷۸: ۱۷۹).

فردوسی توانست بدون آن که لفظ شاهنامه را گرفتار صنعت‌ورزی در کلمات و تغییرات و ترکیبات بکند، با تکیه بر اندیشه بلند انسانی و تعالی جوی خود، اثرش را در دایره انعکاس منظوم رخدادها محدود نکرده بلکه متن و رویدادها را به فرا روایت، تبدیل و شاهنامه را از متن‌های مشابه، متمایز سازد و این اثر مایه‌ور را از متنی خاموش و صامت به فرامتنی فرا تاریخی و جاودانه بدل سازد. ادامه این گفتار ان‌شاءالله در شماره آینده خواهد آمد.

والحمد لله اولاً و آخراً

سردبیر